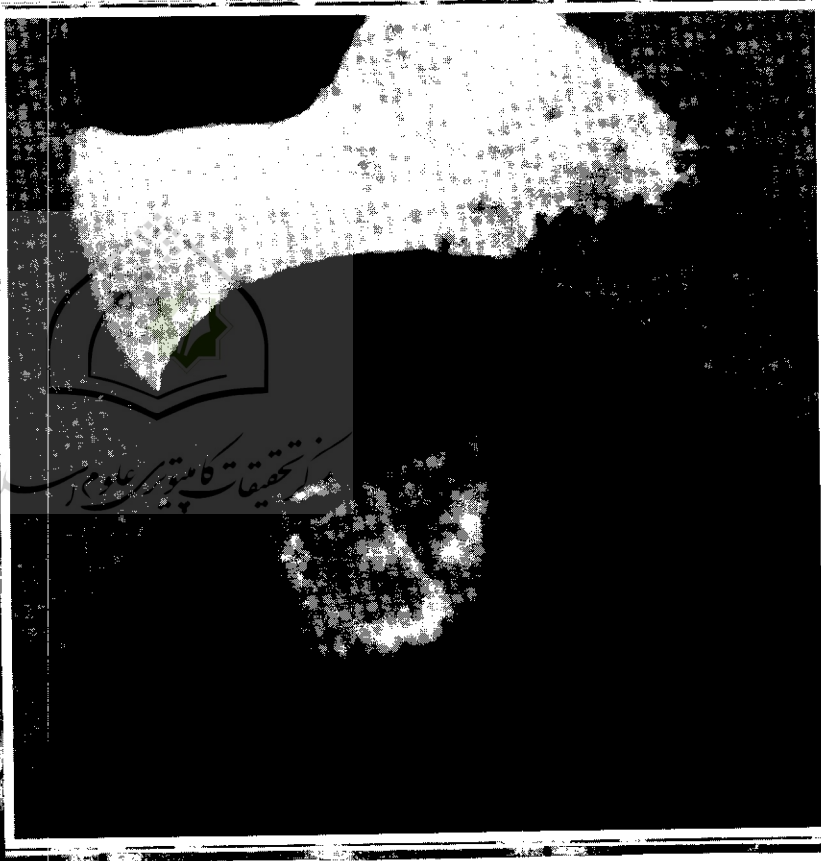


نشست



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رویکرد مولانا به سنت‌های دینی



مصطفی ملکیان

اشاره

متن حاضر صورت مکتوب سخنرانی استاد مصطفی ملکیان در کنگره مولانااست که سال گذشته برگزار شده بود. ملکیان در این سخنرانی با طرح و توضیح پنج رویکرد مختلف نسبت به ادیان، نخست می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که در سایه کدام یک از این رویکردها، گفت‌وگوی میان ادیان امکان‌پذیر است و دیگر این که با استناد به شواهد و قرائن از میراث مولانا به این پرسش پاسخ می‌دهد که مولانا کدام یک از رویکردها را نسبت به دین داشته است.

کتاب ماه دین

بنده در این سخنرانی پنج مدعای اصلی دارم:

مدعای اولم این است که از طریق استقراء می‌توان پنج رویکرد مختلف برای سنت‌های دینی متصور دانست. البته تعدادی از این پنج رویکرد همان‌طور که بیان شد استقرائاً به دست می‌آید و هر کسی در هر سنت دینی که زندگی می‌کند و به هر دین و فرهنگ دینی که تعلق خاطر و التزام نظری و عملی دارد، در باب سنت‌های دینی غیر از سنت دینی خودش می‌تواند دارای یکی از این پنج رویکردی که گفته می‌شود، باشد.

مدعای دوم این است که از میان این پنج رویکرد، سه رویکرد آن، مجالی برای گفتگوی میان ادیان و مذاهب باقی نمی‌گذارد و فقط رویکردهای چهارم و پنجم هستند که امکان و مجال گفتگو میان ادیان و مذاهب را فراهم می‌آورند. بنابراین کسانی که به رویکرد اول یا دوم یا سوم قائلند و به جد التزام می‌ورزند، راه را برای گفتگو میان دین خود و سایر ادیان برمی‌بندند. در میان این پنج رویکرد، رویکردهای چهارم و پنجم هستند که این امکان را فراهم می‌آورند.

مدعای سوم بنده این است که مولانا از میان این پنج رویکرد، به رویکرد اول مطلقاً قائل نیست، ولی در گفتگوها و سخنرانی که از مولانا دیده شده، هر چهار رویکرد دیگر را هم می‌شود یافت. تنها چیزی که مولانا اصلاً و ابداً از آن خبری نمی‌دهد، رویکرد اول است. اما از بین این پنج رویکرد، رویکرد دوم، سوم، چهارم و پنجم قابل مشاهده است.

مدعای چهارم این است که این رویکردها با هم سازگاری ندارند و اگر کسی به بیش از یک رویکرد قائل باشد، در واقع نوعی تناقض‌گوئی کرده و چون مولانا به هر چهار رویکرد قائل است، به نظر می‌آید که دیدگاه مولانا نیز دیدگاهی پارادوکسیکال و دست‌خوش تناقض دارد و هر چهار رویکردی که مولانا قصد جمعشان را دارد، قابل جمع نیست و هیچ کدام از این پنج رویکرد را نمی‌توان با هم جمع کرد و بنابراین، به نظر می‌آید مولانا هم که تقریباً به چهار رویکرد دوم، سوم، چهارم و پنجم قائل است، نوعی ناسازگاری در سخنش وجود دارد.

و اما مدعای پنجم این است که از این ناسازگاری که در سخن مولانا مشاهده می‌کنیم، می‌خواهم استنتاج بکنم که تمام این سخنرانی که مولانا در باب رویکردهای دوم، سوم، چهارم و پنجم گفته، بدین جهت بر آن تأکید کرده که فقط رویکرد اول را نفی بکنند، او می‌خواسته بگوید که اگر به رویکرد دوم قائلید، مشکلی نیست، ولی رویکرد اول را قبول نداشته باشید. اگر به رویکرد سوم هم قائلید، باز هم اشکالی ندارد، ولی رویکرد اول را قبول نداشته باشید. این که حاضر بود چهار رویکرد ناسازگار را جمع کند، به این جهت بوده که شما به هر کدام از این رویکردهای دوم، سوم، چهارم و پنجم قائلید، رویکرد اول را نپذیرید.

این پنج مدعای اصلی است که بنده، اکنون یکی یکی به این پنج رویکرد می‌پردازم:

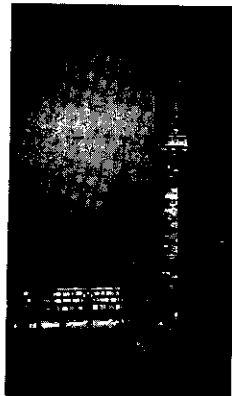
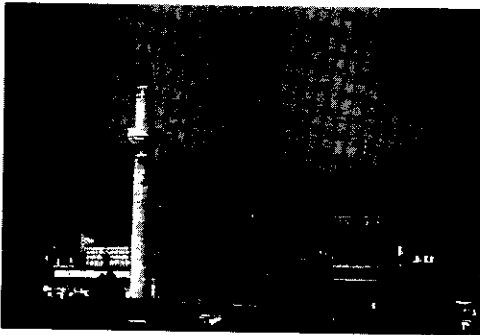
انحصارگرایی

که گاهی از آن در کتاب‌های فلسفه دین رویکرد انحصارگرایی یا طردگرایی تبیین می‌شود، رویکردی است که کسی ادعا کند که فقط دین من بر حق است، فقط دین من از حقانیت بهره‌مند است، در هیچ دین دیگری و هیچ مذهب دیگری حقانیتی نیست. اگر در پی حقیقتی هستید، فقط در مذهب من در پی حقیقت باشید، در جایی دیگر سراغ حقیقت را نباید گرفت، چون حقیقت در جای دیگر یافتنی نیست.

این همان دیدگاهی است که به نظر بنده مولانا آن را ندارد و چهار دیدگاه بعدی که می‌گوید، به‌رغم تناقضی که خود آن چهار دیدگاه با یکدیگر دارند، همگی برای حمله کردن به دیدگاه اول است. اصلاً شما در سرتاسر آثار مشهور و منظوم مولانا نمی‌بینید که جایی گفته باشد که فقط آن چه من بگویم حق است یا فقط دین و مذهب من حق است.

شمول‌گرایی

که گاهی از آن به دیدگاه شمول‌گرایی تعبیر می‌شود، دیدگاهی است که می‌گوید دین من بر حق است. اما در ادیان و مذاهب دیگر حقیقت‌هایی وجود دارد، تفاوت دین من با سایر ادیان و مذاهب در



این است که حقیقت‌هایی که در همه ادیان و مذاهب گاه به گاه یافتنی است، همه در دین من وجود دارد، اما حقایقی که در دین من هست، در ادیان دیگر یافتنی نیست. بنابراین دین من حاوی همه ادیان و مذاهب دیگر است، ولی هیچ‌کدام از ادیان و مذاهب دیگر حاوی حقایق دین من نیستند، به زبان ساده‌تر، دین من حقیقت‌های خود را داراست و اگر در لابلای ادیان و مذاهب دیگر حقیقتی پیدا شود، آن هم در دین من وجود دارد. بنابراین، دین من یک هویت امروزی، شامل و جامع و فراگیر دارد، حقایق اختصاصی خود را دارد، حقایق که گاه یافته شده در ادیان و مذاهب دیگر نیز در دین من یافتنی است. بنابراین، هر کسی دین من را دارد، او حقیقت‌های همه ادیان دیگر را هم دارد. مولانا به این دیدگاه قائل است. مثلاً در جایی می‌گوید:

نام احمد نام جمله انبیاست

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

به نظر مولانا، وقتی نام احمد نام جمله انبیاست،

معنایش این است که وقتی احمد را داشته باشیم، همه انبیای دیگر را هم دارید، ولی عکسش صحیح نیست.

چنین نیست اگر هر کدام از انبیای دیگر را داشته باشید، احمد را داشته باشید. چون که صد آمد نود هم پیش ماست. وقتی صد آمد، نود را هم داریم وقتی نود را داشته باشیم، حتماً صد را نخواهیم داشت. این دیدگاه، دیدگاهی است که در آثار مولانا شواهدی از آن را دیده می‌شود.

دیدگاه شبیه‌انگارانه

دیدگاه سوم، دیدگاهی است که می‌شود از آن به دیدگاه شبیه‌انگارانه تعبیر کرد، در این دیدگاه گفته می‌شود که ادیان و مذاهب فقط برای کسی که التزام به آن‌ها ندارند، با هم فرق می‌کنند. اگر بنا به این شد که به ادیان و مذاهب آن‌ها التزام بورزیم، آن وقت می‌بینیم که این ادیان و مذاهب راه‌های مختلف به حق هستند. راه‌ها مختلف، اما مقصد واحد.

راه‌ها ممکن است طولانی‌تر یا کوتاه‌تر، سهل‌تر یا صعب‌تر، باعواقب - تر یا بی‌عواقب‌تر باشند و به‌رغم این که میزان کوتاهی یا درازی، سهولت یا صعوبت بودنشان با هم متفاوت است، ولی همه راه‌ها به یک جا ختم می‌شود... همه راه‌ها به حق می‌رسند و بنابر این وضع دین من با وضع ادیان و مذاهب دیگر هیچ فرقی نمی‌کند. دین من به حق می‌رسد، ادیان دیگر هم به حق می‌رسند. اما این که همه ادیان و مذاهب به حق می‌رسند، چه کسی آن را درمی‌یابد؟ کسانی که به دین و مذهب خودشان التزام کامل داشته باشند.

در این جاست که مولانا از چند مثال برای این مدعای خود استفاده می‌کند. او در جایی مثال می‌آورد که اگر شما گرسنه باشید و سر سفره‌ای نشسته باشید، فکر می‌کنید که پنجاه قسم خوراک مختلف واقعاً پنجاه خوراک هستند، فکر می‌کنید پنجاه کارکرد دارند. می‌گویید این خوراک غیر از آن خوراک است، این غذا غیر از این غذاست، اما اگر گرسنگی خودتان را تاب نیاوردید و دست خود را به طرف یکی از این غذاها دراز کردید و از آن غذا آن قدر خوردید که سیر شدید، وقتی سیر شدید، نسبت به چهل و نه غذای دیگر کاملاً بی‌میل می‌شوید. چرا؟ چون می -

یابید که کارکردی که از این چهل و نه غذای دیگر می‌خواستید، از همین یکی که خوردید برآمد. آدم گرسنه است که برایش پنجاه غذا پنجاه غذاست، اما برای سیر که با یکی از این غذاها سیر شد، می‌فهمد که چهل و نه تایی دیگر هم کاری بیش‌تر از این نمی‌کنند. اما این خوردن باید صورت بگیرد.

اگر من به هیچ‌کدام از ادیان و مذاهب جهان التزام نظری و عملی نداشته باشم، نمی‌فهمم که ادیان مختلف راه‌هایی دارند که به مقصد واقعی برسند. اما اگر یکی از آنها را واقعاً به آن التزام ورزیدم، آن‌گاه می‌فهمم که ادیان و مذاهب دیگر هم به همین جایی که من رسیدم رسیده‌اند. مثال خود مولاناست:

گونه گونه خوردنی‌ها صد هزار

جمله یک چیز است اندر اعتبار

از یکی چون سیر گشتی تو تمام

سرد شد اندر دلت پنجه طعام

در مجاعت پس تو احوال دیده‌ای

که یکی را صد هزاران دیده‌ای

همه این‌ها دارای یک فونکسیون واحدند، اگر دست به طرف یکی یا هیچ‌کدام از این پنجاه غذا دراز نکردی، هیچ‌کدام تو را سیر نمی‌کند، ولی اگر خواستی سیر بشوی، کافی است دست به طرف یکی از آن‌ها دراز بکنی. بحث بر سر این است که قصد سیر شدن داری یا نه؟ اگر قصد سیر شدن داشته باشی این غذاها با هم تفاوتی ندارند.

صد کتاب از هست جز یک باب نیست

صد جهت را قصد جز محراب نیست

این طریقی را مخلصش یک خانه است

این هزاران سنبل از یک دانه است

تمام این راه‌ها از یک راه مخلص و گریزگاه دارند. اگر کسی قائل این دیدگاه باشد، او می‌گوید: نیاز به گفتگو نیست و برای این که ما با هم تفاهم پیدا کنیم، مسیحیان باید مسیحی‌تر شوند، مسلمانان باید مسلمان‌تر شوند، یهودیان هم یهودی‌تر و بودائی‌ان هم بودائی‌تر. اگر پیروان ادیان و مذاهب مختلف هر کدامشان، تر بشوند، مسلمان‌تر، مسیحی‌تر، یهودی‌تر، و باز مسلمان‌ترین، مسیحی‌ترین، و یهودی‌ترین، همه این‌ها هستند که به یک جا می‌رسند. از بیرون نمی‌شود ادیان را یکی کرد، هر کسی که بخواهد با سایر ادیان یگانگی کند، باید در دین خودش راسخ‌تر شود.

یکسی از بزرگان فرقه علویه، در یکی از توصیه‌های مؤکدش به پیروان خودش در شمال آفریقا می‌گوید: احقر است کسی که در بیابان احساس تشنگی می‌کند، یک وجب را در یک جا بکند و بعد در یک وجب آب پیدا نمی‌کند، برود دو قدم آن طرف‌تر ده وجب را بکند، باز اگر آب پیدا نمی‌کند، برود صد متر آن طرف‌تر بیست وجب را بکند. تو بیا تمام این وجب‌ها را جمع کن و یک جا را بکن آن یک وجب آن‌جا را و آن ده وجب آن‌جا و آن بیست وجب آن‌جا را و آن هزار وجب آن‌جا را که کندی و در هیچ‌کدامشان به آب نرسیدی، همه را با هم جمع می‌کردی و یک نقطه را بیست هزار وجب می‌کندی. اگر یک نقطه را بیست هزار وجب می‌کندی، آن‌گاه به آب می‌رسی.

بنابراین برای این که همه ما به یک جا برسیم، هر کداممان در هر

کجایی که هستیم باید عمیق‌تر باشیم، گفتگو لازم نیست، عمیق‌تر شدن در سلوک دینی و مذهبی خاص خودت لازم است. اگر می‌خواهی به یک جا برسی هر کدامان در جایی که هستیم، ژرف‌تر بکاویم، ژرف‌تر فرو برویم. این دیدگاهی است که مولانا فراوان به آن تأکید می‌کند.

ادغام‌گرایی

دیدگاه چهارمی که وجود دارد، می‌گوید: هیچ دین و مذهبی کامل نیست و پیرو هر دین و مذهبی باید پیرو دین و مذهب خودش باشد، ولی برای رفع نقض‌ها و عیب‌های دین و مذهب خود باید از ادیان و مذاهب دیگر چیزی بیاموزد. هر دین و مذهبی ترکیبی از حق و باطل است. نه هیچ دینی حق مجسم و مسلم است و نه هیچ دینی باطل مجسم و مسلم همه ادیان آمیزه‌ای از حق‌ها و باطل‌هاست و بهتر است هر کسی در دین خودش بماند، ولی اگر از جهات عیب و نقصی و عدم حقانیتی در دین و مذهب خودش می‌یابد، آن را با استمداد از سایر ادیان و مذاهب کامل‌تر کند. از این دیدگاه که به دیدگاه ادغام‌گرایی تعبیر می‌شود، هیچ کدامشان فقط حق نیستند، هیچ‌کدام نیز یک‌سره گمراه نیستند.

پس نگو کین جمله حق‌ها باطل است

باطلان بر روی حق دام دل است

پس نگو جمله خیال است یا ضلال

این حقیقت نیست در عالم خیال

آن‌که گوید جمله حق امحقی است

آن‌چه گوید جمله باطل او شقی است

همه آن‌ها ترکیبی از حق و باطل هستند. بنابراین هر کسی در دین و مذهب خود باید سعی کند که حق‌ها و باطل‌های خودش را تمیز بدهد و حق‌های خودش را بگیرد و باطل‌های خود را با حق‌های دیگران تکمیل کند. این دیدگاه که از آن به دیدگاه ادغام‌گرایی تعبیر می‌شود و یا به تعبیر بنده دیدگاه تکمیل‌گری، دیدگاهی است که مولانا به آن معتقد است.

دین جهانی

اما یک دیدگاه پنجمی نیز وجود دارد که می‌گوید: اصلاً ماندن در دین و مذهب خودت درست نیست، بلکه همه ما باید به طرف یک دین جهانی برویم، دینی که مابده‌الاشتراک همه ادیان دیگر باشد. مابده‌الافتراق - ها را رها کنیم، برویم به طرف مابده‌الاشتراک‌ها.

این دین را بورزیم، آن دین را هم بورزیم و بدانیم اگر همه را بورزیم، به حق رسیدیم. اما اگر هیچ‌یک را نورزیم یا یکی از آن‌ها را فقط بورزیم، به حق نرسیدیم. مولانا در باب این دیدگاه، تشبیهی دارد. می‌گوید چرا شب قدر مجهول است؟ چرا گفتند شب قدر معلوم نیست کدامیک از شب‌های سال است؟ برای این‌که تو همه شب‌ها را در یابی. اگر همه شب‌ها را در یابی، حاصل آن قرب خداست. اگر می‌گفتند یک شب، تو فکر می‌کردی که فقط آن یک شب، به قرب خدا می‌رسی. ولی گفتند مجهول است که تو همه شب‌ها را سیر بکنی. این دیدگاه دیدگاهی است که می‌گوید تو در همه ادیان و مذاهب دیگر جهانی باید سیر کنی و به همه آن التزام بورزی.

وقتی بخواهیم به همه آن التزام بورزیم، طبعاً به خاطر ناسازگاری آن‌ها با هم، التزام ما به وجه اشتراک آن‌ها می‌شود. چون وجوه افتراق با هم قابل جمع نخواهند بود. البته دین جهانی نمی‌تواند باشد مگر این‌که وجه اشتراکی در همه ادیان وجود داشته باشد.

این دیدگاه دیدگاهی است که از ما دعوت می‌کند که ما دست از دین خودمان بشوئیم و از آن جنبه‌های مقطعی و موضعی و اختصاصی

دین خودمان آن دست برداریم و سراغ جنبه‌های فراگیر و وجوه اشتراک آن‌ها برویم.

حق شب قدر است در شب‌ها نهان

تا کند جان هر شبی در امتحان

نه همه شب‌ها بود قدر ای جوان

نه همه شب‌ها بود خالی از آن

نه باید فکر کنی هر شبی شب قدر است و نه

باید فکر کنی شب قدر خارج از این ۳۶۵ شب است.

بالاخره در مجموع این ۳۶۵ شب قدر وجود دارد.

بنابراین حق در هیچ دین و مذهب خاصی نیست، ولی

از مجموعه ادیان و مذاهب بیرون می‌آید. هیچ‌کدام از این پنج دیدگاه با هم سازگار نیستند.

سر نوشت گفتگو در این پنج رویکرد

هر کدام از این پنج دیدگاه را بپذیرید، در واقع چهار دیدگاه دیگر را نمی‌توانید بپذیرید، ولی جالب این است که مولانا دیدگاه اول را به کلی رد می‌کند؛ یعنی دیدگاهی که حق فقط از آن من است، چهار دیدگاه دیگر را به‌رغم تناقضی که با هم دارند، می‌پذیرد. گمان می‌کنم این که نمی‌پذیرد، برای این است که بگوید تو بر هر چهار دیدگاهی که می‌خواهی قائل باش ولی به دیدگاه اول قائل نباش. زیرا به زبان توست، نه تو و نه دیگران از این دیدگاه سود نمی‌برید.

اگر دقت کنید در میان این دیدگاه چنان‌که در ابتدای عرایض بیان کردیم، دیدگاه اول، دوم و سوم بابی را برای گفتگو باز نمی‌کنند. در دیدگاه اول که فقط من بر حقم، در دیدگاه دوم، حق در ادیان دیگر هم هست ولی آن حقی که در ادیان دیگر هست، در دین من هم هست. من حاوی حقم، آنها حاوی من نیستند. بنابراین، نیازی برای گفتگو نیست. در دیدگاه دوم نیز نیاز به گفتگو نیست، چون‌که هر کسی باید دین خودش را بورزد. اگر ما همه دین خودمان را بورزیم و مسلمان‌تر، مسیحی‌تر و یهودی‌تر و... بشویم، ناگهان همه ما به آب می‌رسیم. فقط در دیدگاه چهارم که از آن به ادغام‌گرایی یا تلفیق‌گرایی تعبیر کردیم، و این دیدگاه آخر که دین جهانی است، یعنی رسیدن به مابده‌الاشتراک ادیان جهانی است که ما باب برای گفتگو پیدا می‌کنیم.

اما گفتگوی این باب‌های چهارم و پنجم نیز دو مدل گفتگو است. اگر کسی به دیدگاه چهارم قائل باشد مدل گفتگویش متفاوت می‌شود با کسی که به دیدگاه پنجم قائل است که در نوشته‌های که خواهیم داد، مطلب معلوم خواهد شد.

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار!